

از خوانندگان



درباره کیفیت نزول قرآن

مدیر مسئول و سردبیر معظم کیهان اندیشه

پیرامون مقاله کیفیت نزول قرآن از نظر عقل (مندرج در شماره ۳۶) ضمن تقدیر و آرزوی موفقیت برای نویسنده آن، اشکالات متعددی بنظر رسید و بعضی از آنها معروض می‌گردد:

۱- مطالبی که در مورد لوح محفوظ ابراز شده، دقیق و رسا نیست، بلکه واقع امر جز آن است. لوح محفوظ که به اسامی دیگری چون ام‌الکتاب، کتاب مبین و امام مبین، در قرآن از آن یاد شده متن اعیان «بما لها من الثبوت فی مرتبة عللها لافی مرتبة انفسها» است و «بما فیہ من الحوادث من جهة ضرورة ترتب المعلولات علی عللها» (المیزان ۱۳/۱۳۴) و این همان قضایی است که تبدیل پذیر نیست و به همین دلیل لوح محفوظ محفوظ از تغییر است.

لذا تعبیراتی چون «لوح محفوظ که پیام الهی در آنجا مضبوط و مثبت است» یا «خداوند پیام خود را بصورت یک مخلوق در بیاورد [یعنی بشود لوح محفوظ]» (کیهان اندیشه ۳۶/۱۴۹) بسیار مبهم است و وجه تمثیلی لوح محفوظ را در نظر ندارد و گویی



گمان شده که لوح و کتابی با حفظ همان وجه لوح و کتاب مادی هست، حداکثر آنکه این لوح مجرد است و این تعبیر بالکل با حقیقت امر مبیانت دارد.

این بدان می‌ماند که کسی عرش و کرسی الهی را چون عرش و کرسی شاهان تصور کند و با انضمام یک کلمه مجرد مطلب را تمام شده پندارد (هرست) مثل تصورات عامیانه از ملائکه که عبارت است از یک انسان بالدار نامرئی با لباس سفید بلند و هاله نور دور سر) و اینجانب در مقاله گزیده آراء نقادانه اسام خمینی سلام‌الله علیه (کیهان اندیشه، شماره ۳۵) نظر صحیح در مورد عرش را که بسیار با تصور رایج متفاوت است نقل کرده‌ام (همان، ص ۹۳، بند ۶۴). و شاید در آینده به توفیق الهی پرده‌های از پرده‌های حقایق این امور را کنار زده و افهام و انظار و عقول و ارواح را متوجه حقایق برتر از وجه تمثیلی این امور نماییم. بمنه و کرمه.

فقط همین اندازه متذکر می‌شود که ذکر یک کلمه مجرد مقابل این نوع کلمات مشکلی را حل نمی‌کند. و برای همین اندیشور مکرم آقای محمدنور حسین نیز

در اخذ نتایج راه غیر معقولی را طی فرموده‌اند و مثلاً از اینکه لوح محفوظ یک موجود مجرد است اینگونه نتیجه گرفته‌اند که «ثبت و ضبط در آن نیز باید بصورت مجرد باشد» (ص ۱۵۰) و سپس نتیجه عجیب‌تری گرفته و آن اینکه «یعنی مفهوم باید ثبت گردیده عین کلمات» (همانجا) یا فرموده‌اند «و چون حقیقت آن مجرد است درک ماهیت آن فراتر از حیطه شعور انسانی است» و این خلاف فرضی است که در ص ۱۴۹ در مورد مخلوق بودن لوح محفوظ جهت کسب آگاهی از پیام خدا ارائه کرده‌اند.

۲- مثال ایشان در مورد وحی و به اصطلاح خودشان «انتقال پیام الهی از لوح محفوظ به پیامبر الهی» نیز رسا نیست، چرا که حتی در عالم ماده کیفیتی که ایشان تصویر کرده غیر قابل تحقق است و ممکن نیست که از بذری واحد در زمینهای مختلف «درختهای مختلف در زمان و مکان و محیطهای گوناگون» پدید آید.

آری اگر ایشان به استناد آیه پرمغزی چون: «وفی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یستی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل ای فی ذلک لآیات لقوم یعقلون» (رعد/ ۴) آن حقیقت را «ماء واحد» ی تصویر می‌کردند (نه بذر) که چون در «قطع متجاور» و گلستان جانهای انبیاء علیهم السلام جاری شد، بر و بار گوناگون به بار داد، مطلب رساتر بود. چرا که یک حقیقت واحد چون در مرائی ارواح طیبه آنان جلوه‌گری کرده مطابق هر آینه خود نمود یا به تعبیر آیه با وجود وحدت شرب و مشرب و مشروب، بر و بار مختلف است. به دلیل اختلاف اعیان ثابته «و ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون» و باید دانست که آن حقیقت واحد که چون بذر تصور شده نهایتاً همان حقیقت محمدیه و علویه است که تعبیر امام مبین از آن بسیار مهم است و لذا علی علیه السلام فرمود: آن امام مبین منم (و کل شیء احصیناه فی امام مبین). حضرت امام قدس سره نیز در مصباح‌الهدایه فرموده‌اند که حقیقت محمدیه اسم اعظم

و نبی مطلق است و نبوت انبیاء ظل آن نبوت حقیقیه است و برای همین در روایات ما وارد شده است که از نور پیامبر (ص) یکصد و بیست و چهار هزار قطره نور بوجود آمد و این عدد انبیاء عظام علیهم السلام است، یعنی که ماء واحد حقیقت بسیط محمدی، ارض قطع متجاور، و جنات وجود انبیاء (ع) را مشروب می‌سازد.

پس ما نیز در این نکته که امر واحدی در طی زمانی که آن را دوره اولین نامیدیم (نک: کیهان اندیشه، شماره ۳۴) تنزل یافته و هر بار گوشه‌های بیشتری از آن آشکار شده تا با کشف تام و مطلق محمدی همه حقیقت رخ نموده است موافقیم و به استناد آیاتی از قرآن می‌توان به وجود نکات متشابه و متکرر در کتب آسمانی پی برد، مانند این آیات: ان هذا لقی الصحف الاولى صحف ابراهیم و موسی (اعلی/ ۱۸-۱۹ و نیز نک نجم/ ۳۶-۳۷) ذلک مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل (فتح/ ۲۹)

لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عباد الصالحون (انبیاء/ ۱۰۵ و نک: مزامیر داود در عهد عتیق مزمور ۳۷ فراز ۲۹) انه لفی زبر الاولین (شعراء/ ۱۹۶) و سرانجام آیه: و عداً علیه حقاً فی التوراة و الانجیل و القرآن (توبه/ ۱۱۱)

اما بدیهی است که قرآن این ولیده اسماء الهی و مهیمن بر کتب آسمانی حاوی اسرار و آیاتی است که در کتب پیش نیست.

۳- می‌دانیم که معجزه انبیاء (ع) موافق شرایط زمانی مکانی آنها بوده است لذا ازدها و ید بیضای موسوی در قبال سحر ساحران و معجزات و شفای مسیحایی در قبال اعمال مدعیان شفا دهی و اطبا بود و قرآن نیز در زمانی نازل شد که در میان عرب از زمان زیباییهی کلامی مورد نظر و رقابت بود، لذا بر خلاف ایشان لازم نمی‌دانیم که کتب پیشین «از نظر ادبی طبق پیشرفت ادبی زبان مربوطه در زمان نزول وحی در سطح بالاترین حد ممکن و بدون ضعف و

قبول داریم، اما اینکه چرا آنان قبل از بعثت نیز اشتباه نداشتند با فرض ایشان در مورد انقلاب روحی پیامبر پس از بعثت نمی‌خواند، خصوصاً که سخن ایشان در مورد اینکه اگر پیش از بعثت پیامبر صاحب معیار یا استعداد فوق‌العاده انسانی بود که مانع از خطای او می‌شد او را «باید بعنوان دانشمند بزرگ» (ص ۱۵۳) می‌شناختند، سخنی عجیب است.

پیامبر اسلام (ص) که پیش از بعثت، محمد امین نام داشت به چه دلیل چنین لقبی داشت؟ آیا نبود که پیامبر (ص) خود در آغاز بعثت مردم را فرا خواند و از آنان بر راستگویی خویش گواهی گرفت؟ و آیا نخوانند ما می‌که پیامبر (ص) از کودکی تحت مراقبت بوده است، مثلاً دامن پیراهن را نمی‌توانسته بالا زند و امیرالمومنین (ع) فرمود: ولقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان كان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)

و البته در مورد سایر پیامبران نیز چنین بوده است، لذا در قرآن در مورد حضرت صالح (ع) می‌خوانیم که مرجو (هود/۶۲) مردم بود.

۷- سخن ایشان در مورد پرشش انبیاء- بر فرض که در مورد خبر حضرت عیسی علیه السلام نمونه‌ای داشته باشد- و مساله حلول تجلی و حلول ذات، تعلیلی علیل است، بلکه اصل کاربرد حلول مورد بحث است.

سرانجام باید افزود که سخن ایشان در مورد بهره‌گیری از سند روایات، علی‌الاصول مورد پذیرش است و علومتن، جبران‌کننده ضعف سند بوده و ضعف بسیاری از روایان نیز قابل بحث و بررسی است و یک نظر دقیق در روایات و مقایسه اقوال رجالیان در مورد روایان چاره کار است. و به طلاب عزیز و پژوهشگر و اندیشور توصیه می‌شود: کتب رجالی را از این زاویه مورد بررسی قرار دهند تا معلوم شود که چه روایان جلیل‌القدری که به سبب روایت یک سخن عمیق از امام معصوم به دلیل برتر بودن فحوای روایت از سطح

کاستی باشد» (ص ۱۵۲) چرا که این جنبه در مورد سایر کتب الهی- براساس شرایط زمان- مورد نیاز نبوده است. گرچه در یک دید کلی هر اثر بزرگ الهی یا بشری در نوع خود بی‌نظیر و غیر قابل تکرار است. زیرا هنگامی که ما آثاری چون دیوان حافظ و گلستان سعدی و شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی یا ایللیاد و اودیسه و اپانیشادها و مانند اینها را غیر قابل تکرار و در حد خود نوعی معجزه بشمار می‌آوریم حساب تورات و زبور و انجیل خود معلوم است.

با این همه این جمله که «زبان عربی در زمان نزول وحی به رشد و تکامل نهایی استعداد خود رسیده بود» و براساس آن این نتیجه را که «قرآن مجید هم از نظر ادبی و هم از نظر مفهومی در اوج تکامل سخن بود لذا از این نظر معجزه است» نیز درست نمی‌دانیم. زیرا جمله اول با قواعد زبانشناسی سازگار نبوده و قابل اثبات هم نیست، چرا که ظرف تکامل زبان اجتماع و جامعه بشری است و این جامعه همواره در تکامل است و نمی‌توان چون خاتمیت نبوت، برای زبان هم قائل به خاتمیت شد. به نظر نگارنده حقیقت معجزه بودن قرآنی از نظر کلامی تحدی قرآن به آوردن نظیر سورما و آیات آن تبیینی نو (براساس قواعد زبانشناسی جدید) می‌طلبد و شاید در آینده شاهد عرضه مقاله‌ای در این باب باشیم.

۵- خلاصه کلام ایشان درباره حقیقت مجرد واحد و حلول آن به ارواح پیامبران در حالت مجرد، مفهوم نیست، بلکه اصل کاربرد کلمه حلول موجب شبهه است و مطلب کمک جبرئیل در نزول حقیقت نیز چنین است. چرا که اولاً همه انبیاء صاحب کتاب نبودند و با همه آنها نیز جبرئیل همراه نبوده است و اساساً ارتباط با جبرئیل مرتبای می‌خواهد که قلبی از مرتسلین دارای آن بوده‌اند، ثانیاً اقسام وحی نیز در این نظر مورد نظر نبوده است و مطلب را تفصیلی است که مجال ذکر آن نیست.

۶- فرض نویسنده محترم در مورد مصونیت انبیاء از اشتباهات به نظر ما درست نیست، گرچه علی‌الاصول سخن ایشان را در مورد انبیا پس از بعثت

فکر زمان به فساد عقیده و غلو و انحراف متهم شده‌اند، امید است کامپیوتری کردن پژوهشهای اینچنینی ما

را از ثمرات آن بهره‌ور سازد. ان شاء الله تعالی.
واخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

● محمد هادی مؤذن جامی



اشاراتی درباره صوفیان عصر قاجار

کرد. اما باید اذعان کرد که «مدرکی وجود ندارد که نمایانگر مخالفت یا تشویق و ترغیب او (=کریم خان) نسبت به آنان باشد»^(۱) در واقع نزاع آشکار و ستیز علنی در نخستین سالهای استیلای قاجاریه بروز کرد و تا آخر حیات آن سلسله هم ادامه داشت با این تفاوت که در آغاز صوفیان نعم‌اللهی یا علمای مذهبی در افتادند و در سالهای پایانی حکومت قاجاریان، با اقطاب خودشان بر سر جانشینی گلاویز شدند.

پس از آمدن معصوم علیشاه به ایران، کسانی چون فیض علیشاه و نور علیشاه و هدایت‌علیشاه به او پیوستند و کوشیدند مسلک خود را در سراسر ایران رواج دهند. اما بی‌قیدی و سهل‌انگاری آنها در اجرای اصول دینی، چنان با عکس‌العمل تند علما و خشم مردم مواجه شد که دیگر آمیدی برای موفقیت‌شان متصور نبود. رفتار این درویشان نیز بگونه‌ای بود که دشمنی مردم را برضد آنان برمی‌انگیخت. نوشتن آنکه مشتاق علیشاه از صوفیان مشهور نعم‌اللهی-قرآن را با نوای سه‌تار می‌خوانده است.^(۲) این مایه از گستاخی و تهور آن قدر بر مردم کرمان گران آمد که او را سنگسار کردند (۱۲۰۶ هـ).

البته مخالفت‌های ملا عبدالله کرمانی-روحانی متنفذ هم با مشتاق در دشمنی مردم با او مؤثر بود. درباره همین مشتاق علیشاه گفته‌اند که پیش از پیوستن به نعم‌اللهیان «کارش در ساز و آواز و تقلید به جایی رسید که هیچ مجلس بزرگان بی‌حضور ایشان منعقد نمی‌شد».^(۳)

اختلاف فقها و متصوفه هر چند ریشه در گذشته‌های دور داشت، اما در اواخر عمر سلسله صفویه بر شدت آن افزوده شد. درست است که مرشد زادگان صفوی اصلاً از خانقاه سر برآوردند، ولی نفوذ علما در امور مملکتی و ستیز آنها با خرقة پوشان، سبب گردید که شاهان متأخر صفوی راه خود را از راه خانقاهیان جدا کنند. رو در رویی علما با صوفیان نیز از آن رو بود که آنان را در اجرای فرامین دینی و پای بندی به سنت و شرع، سهل‌انگار می‌دیدند. در هر حال از آن هنگام که ایران بدست صوفیان افتاد، اندک اندک از نفوذ درویشان صوفی مسلک کاسته شد و مخصوصاً آیین آنها که یکچند جاذبه بسیار داشتند مقبولیت خود را از دست داد.

تسلط افغانه و متعاقباً تأسیس دولت کم دوام افشاریه و نزاعهای بعد از مرگ نادر هم چنان روزگار نا امن و زمانه پر آشوبی پدید آورد که مجاللی برای احیاء مجدد رسوم خانقاهی نماند. تنها کریم خان زند بود که توانست آن هرج و مرج را خاتمه دهد و تقریباً با جوی آرام و بدور از عصبیتهای حکومتی فراهم کند.

در این زمان (۱۱۹۰ هجری، سه سال پیش از مرگ کریم خان) صوفیان نعم‌اللهی توانستند آیین فراموش شده خود را توسط معصومعلیشاه و شاه ظاهر دکنی، دوباره بگسترانند. البته در همان دوره زندیه با این صوفیان مخالفت شد و حتی خان زند هم، به اصرار عالمان دینی، آنها را از شیراز طرد